

تبیین نسبت همزمان هدایت و اضلال به خداوند و به انسان براساس آموزه‌های قرآنی

علی رنجبر^۱

محمدحسن زمانی^۲

چکیده

در برخی آیات قرآن، هدایت و ضلالت بشر به خداوند نسبت داده شده است و از سوی دیگر، انسان دارای اراده و اختیار است و هدایت و ضلالت او به دست خودش اتفاق می‌افتد. هدف این مقاله، بررسی این تناقض ظاهری و امکان جمع بین این دو نسبت است.

سوال اصلی این است که: نسبت دادن هدایت و ضلالت هم به انسان و هم به خداوند سبحانه چگونه قابل تبیین است؟ بحث هدایت و اضلال الاهی از آن جهت اهمیت دارد که شبهه معروف جبر در هدایت و ضلالت را حل می‌کند، چرا که ظاهر اضلال و هدایت الاهی این است که انسان اختیاری در گمراه شدن خود نداشته و خداوند افراد را مجبور به پیمودن راه درست یا نادرست می‌نماید. این پژوهش از نوع تحلیل محتواست و با بررسی آیات و روایات مرتبط و مراجعه به منابع موجود و تفاسیر قرآن انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هدایت و اضلال الاهی دو نوع است: ابتدایی و جزایی؛ و هیچ‌یک از این دو نوع منافاتی با اختیار انسان ندارد چرا که یا قابل استناد به خداوند نیست و یا اگر هست، اختیار انسان را سلب نمی‌کند. هم‌چنین هدایت ابتدایی (به معنای نشان دادن راه کمال و سعادت به انسان) و هدایت جزایی (به عنوان نتیجه بهره‌گیری اختیاری انسان از اسباب هدایت ابتدایی خداوند) و نیز اضلال جزایی (به عنوان نتیجه سوء اختیار خود انسان)، در عین این که این سه قسم قابل استناد به خداوند است منافاتی هم با اختیار انسان ندارند. اما اضلال ابتدایی قابل استناد به خداوند نیست.

واژه‌های کلیدی: آموزه‌های قرآنی، هدایت، ضلالت، جبر و اختیار.

۱. دانشجوی سطح سه حوزه و کارشناسی ارشد موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی؟ره؟، قم، ایران.
Email: ali_ranjbar_59@yahoo.com

۲. دانشیار علوم قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، گروه تفسیر و علوم قرآن، قم، ایران.
Email: i.m.zamani@imam.miu.ac.ir

۱. مقدمه

انسان موجودی مختار است زیرا در غیر این صورت ارسال رسل و انزال کتب الهی بوج و بی معنا خواهد بود. با توجه به همین مسئله اختیار است که انسان زمینه تکامل یافتن را پیدا نموده و شایسته دریافت مقام خلیفه الهی شده و در نتیجه بر سایر مخلوقات عالم برتری یافته است. پس رمز برتری انسان بر ملائکه و سایر مخلوقات عالم مسئله مختار بودن او است. حال ممکن است در زمینه اختیار انسان و این که هدایت و ضلالت انسان ها اختیاری و به دست خود آن ها است، سوالی به ذهن آید که چرا برخی از آیات قرآن هدایت و ضلالت انسان ها را به خداوند نسبت می دهد مانند: «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته باشد) هدایت می کند و او توانا و حکیم است» (ابراهیم/۴).

۲. یافته ها و بحث

۲-۱. خداوند و هدایت انسان

بعضی از نویسندگان اهل سنت با استناد به ظاهر شماری از آیات قرآن مانند «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ؛ خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامان شان را گرفت» (نحل/۳۶) معتقدند خداوند انسان را هدایت یا گمراه می کند و انسان در این زمینه نقشی ندارد چنان که در آیه هدایت به خدا نسبت داده شده است. فخر رازی می گوید: «خداوند ابتدا همه مردم را به وسیله پیامبران دعوت می نماید و سپس ایمان یا کفر را خودش در وجود افراد می آفریند» (فخر رازی، بی تا، ج ۲۰، ص ۲۷).

اما این برداشت از آیه درست نیست، زیرا:

اول آن که: در صدر و ذیل آیه کلماتی وجود دارند که می توانند قرینه هایی بر خلاف برداشت فخر رازی باشند. آیه به طور کامل چنین است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامان شان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود» (نحل/۳۶) در این آیه به ارسال پیامبران برای هر جامعه و ملتی اشاره شده است و هیچ انسانی به طور تکوینی ملتزم به پذیرش دعوت پیامبران نیست؛ چنان که هیچ کس هم از پذیرش آن منع نشده است و هیچ گونه الزامی در این مورد وجود ندارد.

دوم آن‌که: در بخش پایانی آیه آمده است: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» این عبارت خود دلیلی بر اختیار و آزادی انسان است و الا که امر به سیر در زمین و مشاهده کردن گذشتگان بیهوده خواهد بود و حال آن‌که خداوند امر به کار بیهوده نمی‌کند. تفسیر نمونه درباره این تعبیر آیه چنین می‌نویسد: این تعبیر، خود دلیل زنده‌ای بر آزادی اراده انسان است، چرا که اگر هدایت و ضلالت اجباری بود، سیر در ارض و مطالعه حالات پیشینیان بیهوده بود، و این دستور خود تأکیدی است بر این‌که: سرنوشت هیچ‌کس به‌طور اجباری قبلاً تعیین نشده است بلکه به دست خود او است (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳ ش: ج ۱۱، ص ۲۲۵).

برای این‌که به‌طور کامل بفهمیم نقش خداوند در هدایت انسان‌ها چیست در زیر به انواع هدایت‌های خداوند نسبت به انسان اشاره می‌کنیم.

۱-۲-۱. هدایت عام و هدایت خاص خداوند نسبت به انسان:

الف. هدایت عام: جدای از هدایت طبیعی همگانی که همه گیاهان و جانداران را شامل می‌شود هدایت عام دیگری است که همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد. آیت‌الله سبحانی راجع به این هدایت همگانی انسان که جدای از هدایت طبیعی همه گیاهان و جانداران است، می‌گوید: انسان از یک هدایت همگانی دیگری برخوردار است که دیگر موجودات را چنین شأن و مقامی نیست و آن این‌که خدا او را از طریق عقل و خرد، اعزام پیامبران و آموزگاران الهی، فرستادن کتاب و صحیفه، به راه راست هدایت کرده و بهره‌گیری از این وسایل را در اختیار همگان قرار داده است. و تبعیض و استثنایی قائل نشده است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ؛ هیچ امت و جمعیتی نیست مگر در میان آنان بیم دهی بوده است» (فاطر/۲۴) (سبحانی، ۱۳۷۶ ش: ج ۲، صص ۳۹۴ و ۳۹۵).

در سوره بقره نیز به این نوع هدایت همگانی اشاره شده است:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ؛ (روزه در چند روز معدود) ماه رمضان است ماهی که قرآن برای راهنمایی مردم و نشانه‌های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده است» (بقره/۱۸۵).

هدی للناس، یعنی قرآن هدایت‌گراست، آن هم برای همه مردم. پس این نوع هدایت عام و همگانی و برای ناس است.

ب. هدایت خاص: اگر انسان هدایت همگانی را در زندگی اجتماعی، سیاسی و خانوادگی پیاده کرد آن وقت از هدایت خاص و ویژه برخوردار می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «انك لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِن اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ؛ تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت یافتگان

آگاهتر است» (قصص / ۵۶).

منظور از هدایات الهی در این آیه، که خداوند می‌فرماید هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند، هدایت خاص است و شامل افرادی می‌شود که شایستگی آن را داشته باشند و خدا می‌داند که چه کسانی شایستگی این هدایت را دارند. در تفسیر این آیه چنین نوشته‌اند که: «او {خدا} می‌داند چه افرادی، لایق پذیرش ایمانند، او می‌داند چه قلب‌هایی برای حق می‌طینند، او می‌داند در چه سرهایی، سودای عشق خدا است، آری، او این افراد شایسته را خوب می‌شناسد و به آن‌ها توفیق می‌دهد و لطفش را رفیق راه آن‌ها می‌سازد، تا به سوی ایمان رهنمون شوند... منظور از هدایت در این جا، «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به سر منزل مقصود است، این تنها، کار خدا است، که بذر ایمان را در دل‌ها بپاشد، و کار او هم بی حساب نیست، او به دل‌های آماده نظر می‌افکند و این نور آسمانی را بر آن‌ها می‌پاشد» (مکارم شیرازی، همان، ج ۱۶، ص ۱۱۶).

ج. تفاوت هدایت عام و خاص: هدایت عام همگانی است و همه انسان‌ها را حتی منکرین آن را شامل می‌شود. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (انسان / ۳).

پس هدایت عام همگانی است اما هدایت خاص ویژه کسانی است که از هدایت عام بهره می‌برند و از آن پیروی می‌کنند آیت‌الله مصباح درباره هدایت عام می‌نویسد:

«این هدایت شامل همه بندگان حتی منکرین و معاندین نیز می‌شود قرآن کریم درباره قوم ثمود که به این هدایت الهی پشت پا زده و روی گردان شدند می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ...؛ ما قوم ثمود را نیز هدایت کردیم ولی آن‌ها کوری را بر هدایت ترجیح دادند...» (فصلت / ۱۷) (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ش: ص ۵۲).

بنابراین چنان‌که آیت‌الله مصباح می‌گوید هدایت عام تنها نوعی ارائه طریق است و بس اما در هدایت خاص علاوه بر ارائه طریق ایصال الی المطلوب نیز صورت می‌پذیرد (همان).

د. ملاک هدایت خاص: هدایت خاص الهی و الطاف خداوند که شامل عده‌ای از انسان‌ها می‌شود بی‌ملاک نیست بلکه برای رسیدن به این هدایت شرایطی لازم است که در زیر به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

د-۱. ایمان: کسانی که به آیات و رسولان الهی ایمان می‌آورند و کتاب را راهنمای خود قرار می‌دهند به هدایت خاص خداوند می‌رسند و مورد عنایات خاص خدا قرار می‌گیرند.

خداوند می‌فرماید: «... إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى؛ آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارش ایمان آوردند، و ما بر هدایت‌شان افزودیم» (کهف / ۱۳).

۲-د. عمل صالح: عمل صالح در انسان این آمادگی و قابلیت را ایجاد می‌کند تا انوار هدایت الهی را دریافت کند. عمل نیک، نفس را از آلودگی‌ها تطهیر و به کمالات مزین می‌نماید و این خود زمینه‌ساز هدایت است، مانند پنجره‌ای که اگر پاکیزه و اصلاح شود، اشعه نور خورشید را به زیبایی از خود عبور داده و کنج تاریک خانه را از فروغ خود روشن می‌کند.

خداوند در سوره یونس می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛ (ولی) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پروردگارش آن‌ها را در پرتو ایمان‌شان هدایت می‌کند از زیر (قصرهای) آن‌ها در باغ‌های بهشت، نهرها جاری است» (یونس/۹).

۳-د. جهاد در راه خدا: جهاد با نفس و مقابله با هوای نفسانی یکی از اعمال صالحه است که زمینه هدایت انسان به راه خدا و صراط مستقیم را فراهم می‌آورد. خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ و آن‌ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایت‌شان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است» (عنکبوت/۶۹).

۴-د. قبول هدایت همگانی: هدایت ویژه الهی، مرحله‌ای بعد از هدایت همگانی است، به این معنی که انسان باید ابتدا به وسیله هدایت عام، مقداری از مسیر را طی کند تا توفیق هدایت خاص را کسب نماید.

خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى؛ کسانی که هدایت یافته‌اند، (خداوند) بر هدایت‌شان می‌افزاید» (محمد/۱۷).

۵-د. انابه کردن به درگاه خداوند: «انابه» از نوب، به معنای رجوع و بازگشت مکرر می‌باشد و اگر چنان‌چه به زنبورها «نوب» گفته می‌شود، به این علت است که پی در پی به محل و کندوی خودشان رفت و آمد می‌کنند و منظور از «انابه» به سوی خداوند متعال، همان بازگشت بنده به سوی تواب و رحیم است به وسیله توبه و خالص کردن عمل (راغب، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۸۲۷).

قرآن انابه را نیز عامل استحقاق هدایت شمرده است در سوره رعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ؛ خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می‌کند! (کمبودی در معجزه‌ها نیست لجاجت آن‌ها مانع است!)» (رعد/۲۷).

با توجه به نظر برخی از علما این آیه را می‌توان از گویاترین آیات قرآن در مسئله هدایت و ضلالت به‌شمار آورد، که نظر واقعی قرآن درباره این مسئله به روشنی بیان می‌کند و یادآور می‌شود که هرگز خداوند حکیم بدون ملاک و آمادگی قبلی انسان، از طریق به‌کار بستن یک سلسله عواملی که کاملاً در اختیار او است، خواهان گمراهی یا هدایت کسی نمی‌شود» (سبحانی، ۱۳۸۷ش: ص ۲۲۶).

تفسیر المیزان در ذیل آیه مذکور چنین می‌نویسد: «سنت خدا بر این جریان یافته که کسانی را هدایت نماید که به سوی او بازگشت کنند، و دارای قلبی باشند که بیاد او آرامش و اطمینان داشته باشد، این دسته‌اند که دارای سرانجام نیک و عاقبت خیرند» (طباطبایی، ۱۳۷۱ش: ج ۱)، ص ۳۵۲).

بنابراین در این آیات مذکور ملاک هدایت خصوصی، با جمله‌های «أَمْتُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و «جاهدوا» و «اهدوا» و «آمنوا بریهم» و «من أناب» مدلل گردیده است. یعنی این ویژگی‌ها است که انسان را شایسته هدایت خاص می‌کند.

ه. اقسام هدایت خاص

ه-۱. هدایت اجابتی: منظور از این نوع هدایت این است که خداوند کسی را که از او طلب هدایت کند او را به راه خودش هدایت خواهد نمود.

بر هر مسلمانی واجب است که در هر نمازش از خداوند درخواست هدایت نماید، چنین بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما» و چون خداوند چنین دعایی را از ما خواسته است یقیناً اجابت هم خواهد نمود.

بنابراین اگر کسی خالصانه از خداوند طلب هدایت نماید خداوند او را به راه خودش و راه مستقیم هدایت خواهد نمود.

ه-۲. هدایت پاداشی: هدایت پاداشی مخصوص مؤمنان است یعنی کسانی که با اختیار خویش، در برابر هدایت رسولان الهی و نورافشانی‌های عقل و فطرت، تسلیم می‌شوند و از اسباب هدایت ابتدایی و عمومی خداوند بهره می‌برند. این‌گونه افراد مشمول هدایت پاداشی خداوند می‌شوند. چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آن‌ها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم» (عنکبوت/۶۹).

در مقابل هدایت پاداشی خداوند که نصیب مومنان می‌شود اضلال کیفری وجود دارد یعنی چنان‌که آیت‌الله جوادی آملی می‌نویسد: اگر کسی پس از بینایی و رهنمود بالغ پیامبران علیهم‌السلام کوری را برگزید «فاستحبوا العمی علی الهدی» (فصلت/۱۷) و مستکبران با دین برخورد کرد و پس از مهلتی که برای توبه به او داده می‌شود، از گناه باز نگشت، توفیق فهم آیات الهی و پذیرش حق از او گرفته می‌شود. «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ؛ من آنان را که در زمین به ناحق کبر و بزرگمنشی کنند از آیات خود روگردان و معرض خواهم ساخت» (اعراف/۱۴۶) (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش: ج ۱، صص ۴۷۲ و ۴۷۳).

- آیات دال بر هدایت پاداشی

*- خداوند در سوره مریم می‌فرماید: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى؛ (اما) کسانی که در راه هدایت گام نهادند، خداوند بر هدایت‌شان می‌افزاید» (مریم/ ۷۶).

بدیهی است هدایت درجاتی دارد، هنگامی که درجات نخستین آن به وسیله انسان پیموده شود، خداوند دست او را می‌گیرد، و به درجات عالی‌تر می‌برد.

*- در جایی دیگر خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ؛ کسانی که هدایت یافته‌اند، (خداوند) بر هدایت‌شان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد» (محمد/ ۱۷).

آیت‌الله جوادی آملی با توجه به این آیه در مورد هدایت تکوینی پاداشی می‌گوید خدای سبحان به هدایت یافتگانی که اهل سلوک و عمل باشند پاداش می‌دهد و پاداش آنان نیز هدایت است و این هدایت دوم هدایت تکوینی و پاداشی است که با آن، پیمودن بقیه راه آسان می‌شود و به صورت کشش و جذبه‌ای است که گاهی انسان آن را در درون خود می‌یابد و او را مجذوب کار نیک می‌کند (جوادی آملی، همان، ج ۱، ص ۴۷۲).

معنای هدایت اضافی هدایت یافتگان این است که خداوند نور ایمان را به قلب آن‌ها می‌افکند و روح تقوا را در آن‌ها زنده می‌کند چنان‌که تفسیر نمونه در این مورد چنین می‌نویسد: «خداوند طبق وعده‌ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیش‌تر می‌کند، نور ایمان به قلب آن‌ها می‌افکند، و از شرح صدر و روشن بینی بهره‌مندشان می‌سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان، و اما از نظر عمل، روح تقوا را در آن‌ها زنده می‌کند، آن چنان‌که از گناه متنفر می‌شوند و به طاعت و نیکی عشق می‌ورزند» (مکارم شیرازی، همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸).

*- و در جایی دیگر می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند و به فرمان خود از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید» (مائده/ ۱۶).

این آیه هدایتی پاداشی و مخصوص، برای کسانی که از رضای الهی پیروی می‌کنند بیان می‌کند که همان هدایت به راه‌های راست است.

*- و در جایی دیگر چنین می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ؛ و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می‌کند» (تغابن/ ۱۱).

*- قرآن درباره مجاهدین در راه خداوند می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ و آن‌ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایت‌شان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران

است» (عنکبوت/ ۶۹).

منظور از هدایت در این آیه هدایت پاداشی است و نصیب کسانی می‌گردد که در راه خدا مجاهده می‌کنند.

*- قرآن درباره اصحاب کهف می‌گوید: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى؛ آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایت‌شان افزودیم» (کهف/ ۱۳).

- آثار هدایت پاداشی

نتیجه این هدایت الهی شاکر بودن نعمت‌های الهی و صابر بودن در مصیبت‌ها و راضی بودن به قضای خداوند است (مکارم شیرازی، همان، ج ۲۴، ص ۱۹۹).

۲-۲. خداوند و ضلالت انسان

از ظاهر برخی آیات قرآن چنین به دست می‌آید که خداوند برخی افراد را گمراه می‌کند بدون این‌که آن‌ها در آن نقشی داشته باشند. مثلاً می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

خداوند در سوره زمر می‌فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛ آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آن‌ها تو را از غیر او می‌ترسانند و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد!» (زمر/ ۳۶).

در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کند!» (نحل/ ۹۳).

حال منظور از گمراه ساختن خداوند، برخی از افراد را به چه معنا است؟

کوتاه سخن آن‌که: اضلال، و گمراه ساختن از ناحیه خداوند به معنای رها ساختن انسان به حال خود و یا برگرفتن نعمت و توفیق می‌باشد که نتیجه‌اش گمراه و سرگردان ماندن در طریق هدایت است.

۲-۱. معنای اضلال الهی: گمراه کردن خداوند بعضی افراد را به این معناست که آن‌ها را رها می‌کند و در نتیجه گمراه می‌شوند مثل کودکی که، اگر پدرش دست او را در بازار رها کند فوراً گم می‌شود. و یا مانند این‌که کسی از بالای کوه خودش را بغلطاند و کسی او را نگیرد که در آن صورت تا پایین کوه می‌غلتد و نابود می‌شود حال خداوند هم اگر کسی را به خاطر افعال بدش رها کند گمراه و نابود خواهد شد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ افرادی که ایمان به رستاخیز و لقای ما ندارند را به حال خود رها می‌کنیم» (یونس/ ۱۱). پس رها کردن انسان به حال خود، ضلالت برای او خواهد بود.

در آیه ۲۴ سوره نوح اضلال الاهی به معنای سلب توفیق معنا شده است. در تفسیر این آیه گفته شده که منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران، همان سلب توفیق الاهی از آن‌ها است (مکارم شیرازی، همان، ج ۲۵، ص ۸۵).

تفسیر نمونه اضلال الاهی را به معنای برگرفتن نعمت توفیق، و رها ساختن انسان به حال خود می‌داند (همان، ج ۸، ص ۱۶۴). البته این سلب توفیق هم نتیجه اعمال بد اختیاری خود انسان است. بنابراین خداوند مقدمات هدایت و رسیدن به کمال را برای همه انسان‌ها در نظر گرفته است اما عده‌ای به خاطر عدم بهره‌گیری از هدایت عام خداوند، از آن‌ها سلب توفیق می‌شود و هدایت نمی‌یابند. مثلاً توفیق طهارت نصیب دین‌فروشان که هم کژراهه رفته و هم راه دیگران را بسته‌اند، نمی‌شود.

علامه طباطبایی در بیان اضلال مجازاتی خداوند چنین می‌نویسد:

«ضلالت مجازاتی که منسوب به خدای تعالی است این است که خدای تعالی در اصل خلقت بشر استعداد هدایت و امکان رشد را در او نهاده به طوری که اگر بر طبق فطرتش قدم بردارد و فطرت خود را مریض نکند و استعداد هدایت خود را با پیروی از هوی و ارتکاب گناهان باطل نکند و بر فرض هم که گناهی از او سر بزند نقیصه‌ای که از این راه بر فطرتش وارد شده با ندامت و توبه جبران نماید، خدای تعالی هدایتش می‌کند این هدایت هدایت پاداشی و از ناحیه خدای تعالی است، هم چنان که استعداد اولی و فطرتش هدایت اولی او بود. و اگر هوای نفس خود را پیروی نموده پروردگار خود را نافرمانی کند و به تدریج استعداد فطری را که برای هدایت داشت باطل سازد خداوند هم هدایت را به وی افاضه نمی‌فرماید و این آن ضلالتی است که بسوء اختیار خود برای خود درست کرده، حال اگر ندامتی به وی دست ندهد و توبه نکند خداوند هم او را بر حالی که دارد باقی گذارده ضلالتش را تثبیت می‌کند و این آن ضلالت خدایی و مجازاتی است» (طباطبایی، همان، ج ۱۲، ص ۲۴۴).

آیت‌الله جوادی آملی نیز در توضیح اضلال تکوینی کیفری خداوند می‌گوید:

«وقتی انسان با داشتن حجت عقل و نقل و کتاب و سنت به بیراهه برود و با این که راه توبه و انابه برای او باز است، بر عصیان و طغیان اصرار ورزد، در این صورت خدای سبحان او را به حال خود رها می‌کند و فیضی از جانب خود نصیب او نمی‌کند: (فلما زاغوا عن الله قلوبهم) (جوادی آملی، همان، ج ۲، ص ۵۱۸)؛ و در جایی دیگر ایشان اضلال الاهی را به معنای سلب توفیق بیان می‌کنند» (همان، ج ۹، ص ۳۹).

۱. «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا؛ خداوند، ظالمان را جز ضلالت می‌فزاید»

شهید مطهری نیز اضلال الاهی را عقوبتی و نتیجه اعمال سوء خود انسان می‌داند ایشان بعد از ذکر آیه «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره/ ۲۶) می‌گوید: «این مضمون در آیات زیادی از قرآن تکرار شده که هدایت و ضلالت الاهی نظامی دارد و ضلالت الاهی عقوبت است» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶، ص ۵۵۳)

۲-۲-۲. علت نسبت دادن اضلال به خداوند در علت استناد ضلالت به خداوند به سه

سبب می‌توان اشاره کرد:

الف. ضلالت انسان با اراده خودش صورت می‌گیرد اما از آن جهت که خدا هم اصل قدرت اراده نمودن را به انسان داده است و هم قدرت انجام گناه را؛ لذا ضلالتی که با استفاده از آن قدرت و اراده به وجود آمده است به خدا نسبت داده می‌شود. بنابراین همچنان که کار خیر انسان را از این جهت می‌توان به خدا نسبت داد مانند آن جا که خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛ و این تو نبودى (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی بلکه خدا انداخت!» در این جا خدا از آن جهت که نیروی پرتاب خاک و سنگ را به پیامبرش داده است عمل انداختن خاک و سنگ را به خودش نسبت داده است. آیت الله مکارم شیرازی در مورد هدف این تعبیر قرآن: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» چنین می‌نویسد: «هدف این است که این کار، هم کار شما بود، و هم کار خدا، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خدا بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود» (مکارم شیرازی، همان، ج ۷، ص ۱۱۵). هم چنین کار شرانسان را هم به این معنا می‌توان به خدا نسبت داد مانند سخن شیطان که گمراهی خودش را به خدا نسبت می‌دهد، زیرا مقدمات و امکانات قدرت انتخاب و اراده و هوای نفس را به او داده است: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ؛ گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آن‌ها کمین می‌کنم!» (اعراف/ ۱۶). و یا مانند آن چه از حضرت صادق ﷺ روایت شده که: چون سر مبارک حسین بن علی ﷺ را نزد یزید بردند با علی بن الحسین ﷺ، یزید گفت: «الحمد لله الذى قتل اباك» حمد خدای را که پدرت را کشت. علی بن الحسین ﷺ فرمود: «خدا لعنت کند کشنده پدرم را» (قمی، ۱۳۶۷ش: ج ۲، ص ۳۵). از این جواب حضرت می‌توان همین مطلب را فهمید زیرا اگر چه شهادت امام حسین ﷺ را، از آن جهت که خدا قدرت اراده به قاتل امام حسین ﷺ داده است، می‌توان به خدا نسبت داد اما این باعث نفی اختیار از قاتل امام حسین ﷺ نیست، بلکه با اختیار خودش دست به این کار زده است لذا امام چهارم ﷺ در جواب یزید فرمودند خدا کشنده پدرم را لعنت کند.

آیت الله مصباح می گوید:

«مجموع این عالم، دستگاهی است که خدا برپا کرده است. انسان را با فطرت الاهی اش، با غرایزش و با عقلی که به او داده است و عواملی چون انبیاء که به طرف خیر دعوت می کنند و عواملی مانند شیاطین انسی و جنی که انسان را به طرف شر دعوت می کنند، همه این ها، دستگاهی است که خدا برقرار کرده است. پس همه این ها را در یک مرحله عالی ترو با نگاه توحیدی، می توان به خدا نسبت داد. خداست که انسان را می آزماید، و وسیله پیروزی در آزمایش، یا شکست در آزمایش را فراهم می کند. «... إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ...» (اعراف/ ۱۵۵) با این دید اضلال هم به خدا نسبت داده می شود چون وسیله اضلال، شیطان بود و شیطان را خدا آفریده و قدرت گمراه کردن را به او داده است پس این نسبت ها همه صحیح است و هیچ کدام دیگری را نفی نمی کند» [۱]

و نیز آیت الله مصباح می گوید:

«قرآن هم اضلال را به خدا نسبت می دهد و هم هدایت را «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» (بقره/ ۲۶) همه چیز به یک معنا از خداست. سلسله همه اسباب و مسببات به خدای متعال بر می گردد. خداست که این عالم را آفریده و این اسباب را قرار داده است، و چون این اسباب را او قرار داده پس می توان همه چیز را به او نسبت داد» [۲]

برای توضیح بیش تر این مطلب می توان چنین مثال زد که مثلاً شخصی چاقویی به دیگری برای قصابی می دهد اما قصاب با آن مرتکب قتل می شود که در این صورت می توان عمل قتل را به آن شخص که چاقو را به قصاب داده نیز نسبت داد البته تنها از این جهت که با چاقوی او صورت گرفته است نه این که خودش مستقیماً قتل را با آن چاقو انجام داده باشد.

از این مقدار نقش خدا در افعال بندگان جبر لازم نمی آید زیرا با اراده و اختیار انسان منافاتی ندارد. آیت الله حسن زاده آملی جهت روشن شدن عدم لزوم جبر، از این مقدار دخالت خدا در افعال بندگان، چنین مثال می زند:

«مثلاً رف بلندی باشد و کاسه آبی و کاسه شرابی در بالای آن بوده باشد و دست کسی به آن رف نرسد. پس آقایی، غلام خود را بلند کند به طریقی که دست غلام به آن رف برسد و او را نگاه دارد و به او بگوید که کاسه آب را بردار و کاسه شراب را برمدار و اگر کاسه آب را برداشتی و اطاعت مرا کردی، ده تومان به تو خواهم داد، و اگر کاسه شراب را برداشتی و نافرمانی مرا کردی، ده چوب به تو می زنم، و آن غلام، به اختیار خود کاسه آب را بردارد و کاسه شراب را بردارد. پس در این صورت، هرگاه آقا او را چوب زند که چرا کاسه آب را که من گفتم بردار، بر نداشتی و کاسه شراب را که تو را

منع کردم از برداشتن آن، آن را برداشتی، نمی‌تواند بگوید که تو چرا مرا بلند کردی و نگاه داشتی و اگر تو مرا بلند نمی‌کردی، من نمی‌توانستم کاسه شراب را بردارم و نیز اگر وقت برداشتن شراب مرا بر زمین می‌گذاردی من نمی‌توانستم آن را بردارم و این برداشتن من شراب را، از توست پس هرگاه غلام این را بگوید، همه صاحبان عقل او را مذمت می‌کنند در برداشتن شراب و می‌گویند به اختیار خود آن را برداشتی و به اختیار خویش نافرمانی آقای خود را کردی و مستحق چوب خوردنی. و اما آقا را مذمت نمی‌کنند در چوب زدن به او، بلکه او را مدح می‌کنند» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹ش: صص ۷۸ و ۷۹).

ب. از آن جا که خداوند قوانین حاکم بر عالم طبیعت و انسان را جعل نموده و تاثیرگذاری اعمال بد در آلودگی روح و روان انسان و میل او به انحراف و در نتیجه گمراهی و ضلالت را آفریده است و از آن جا که آثار برخی کارها نظیر ظلم، کفر، بدعت، و پیروی از هوی و هوس و... گمراهی بوده و تاثیر همه اسباب به فرمان خداوند است؛ بنابراین گمراهی حاصل از این قبیل کارها از این جهت به خدا نسبت داده می‌شود که البته منافاتی با اختیار انسان ندارد. در تفسیر نمونه می‌نویسد: «قرآن ضلالت الهی را مخصوص کسانی می‌شمرد، که دارای این اوصافند: «کفر»، «ظلم»، «فسق»، «دروغ»، «اسراف» و «کفران»... این اعمال و صفات، آثاری دارد که خواه ناخواه، دامن انسان را می‌گیرد، پرده بر چشم و گوش و عقل او می‌افکند، و او را به ضلالت می‌کشاند، و از آن جاکه خاصیت همه اشیاء، و تأثیر همه اسباب، به فرمان خداوند است، می‌توان اضلال را در تمام این موارد، به خدا نسبت داد، اما این نسبت، عین اختیار بندگان و آزادی اراده آن‌ها است» (مکارم شیرازی، همان، ج ۱۹، ص ۴۶۶).

- تفاوت بین این دو عامل
در الف ضلالت از آن جهت که خداوند اصل قدرت اراده گناه و گمراهی را به انسان داده است به خدا نسبت داده می‌شود و اما در قسمت ب از آن جا که تاثیر همه اعمال و از جمله اعمال بد و گناه مستند به خدا و به فرمان خدا است لذا گمراهی که تاثیر و نتیجه اعمال بد انسان است، از این جهت به خدا نسبت داده می‌شود. البته انتساب ضلالت به خدا از این جهات، منافی با اختیار و انتساب آن به انسان نیست.

ج. واگذاری گناهکار: خداوند نسبت به انسان‌هایی که آلودگی‌های زیادی مرتکب شده‌اند و قلب‌شان را سیاه نموده و قابلیت هدایت را ندارند مجازات آن‌ها را رها کردن آن‌ها قرار داده و آنان هنگام تصمیم گناه از رحمت خاصه خداوند محروم می‌شوند که توضیح داده شد.

۲-۳. علت اضلال الهی: براساس همان تحلیل فوق می‌توان گفت:

اضلال الاهی بی دلیل و بی سبب نیست بلکه قرآن ضلالت الاهی را برای کسانی می‌داند که دارای صفاتی چون: «فسق»^۱، «کفر»^۲، «اسراف و شک»^۳، «ظلم»^۴... هستند بنابراین مشیت الاهی بر گمراه کردن انسان‌ها گزاف و بی دلیل نیست و هیچ آیه یا حدیثی نمی‌توان یافت که دلالت کند بر این که خداوند انسان‌های خوب یا غیر ظالم را گمراه می‌کند، بلکه گمراهی به خاطر اسبابی است که خود انسان با اختیار خودش آن‌ها را فراهم کرده است. بنابراین چنان که علامه طباطبایی بیان کرده، مشیت خدا بر ضلالت کسی تعلق می‌گیرد که از خدای روی‌گردان باشد و به سوی او بازگشت نکند (طباطبایی، همان، ج ۱۱، ص ۳۵۳).

۳-۲. مشیت خداوند و انسان

۳-۲-۱. مشیت خدا از منظر قرآن: با نگاهی گذرا به آیات قرآن شاهد آنیم که مشیت خداوندی در همه عالم جاری است و خداوند تسلط کامل بر تمام امورات هستی دارد و همه اتفاقات عالم بر اساس مشیت الاهی است. در سوره نور خداوند خلق هر چیزی را به مشیت خود دانسته است می‌فرماید: «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست! (نور/۴۵).

در جایی دیگر مغفرت و عذاب بندگان را به مشیت خود دانسته می‌فرماید: «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد و هر کس را بخواهد، مجازات می‌کند و خداوند آمرزنده مهربان است (آل عمران/۱۲۹).
و در جایی دیگر هدایت و ضلالت را به مشیت خود استناد داده است می‌فرماید: «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند و او توانا و حکیم است (ابراهیم/۴).

و در جایی دیگر رزق^۵ و نیز رحمت^۶ و اعطای ملک^۷ و... و حتی مشیت و خواست خود انسان‌ها نیز وابسته به مشیت خداوندی دانسته شده است.^۸

۱. «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره/۲۶)

۲. «مَن ذُوْنُ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِن قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ» (غافر/۷۴)

۳. «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ» (غافر/۳۴)

۴. «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا» (نوح/۲۴)

۵. «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ» (رعد/۲۶)

۶. «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ» (آل عمران/۷۴)

۷. «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَةً مَن يَشَاءُ» (بقره/۲۴۷)

۸. «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر/۲۹)

با توجه به این آیات به دست می‌آید که مشیت و اراده خداوند مطلق است و بر همه حوادث عالم از جمله افعال بندگان احاطه دارد. البته این اعتقاد به مشیت مطلقه الهی که حتی افعال بندگان را هم در بر می‌گیرد منافاتی با آزادی اراده انسان در افعالش ندارد چنان‌که در ادامه، در بحث اراده مطلقه خدا و آزادی اراده انسان بیان می‌شود.

۲-۳-۲. اقسام مشیت الهی

الف. مشیت تکوینی: مشیت تکوینی همان مقام ایجاد اشیاء است که توسط خداوند صورت می‌گیرد و تخلف در آن راه ندارد زیرا که همان واقعیت خارج است و تخلف در آن معنایی ندارد. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «خَلَقَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!» (نور/۴۵) در جایی دیگر می‌فرماید: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ او هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، و او بر هر چیزی تواناست!» (فاطر/۱).

ب. مشیت تشریحی: مشیت تشریحی همان احکام الهی است که توسط رسولان الهی بیان شده است و امکان تخلف از آن‌ها وجود دارد. خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ؛ و امکان ندارد خدا با هیچ انسانی سخن بگوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجابی (هم چون ایجاد صوت)، یا رسولی (فرشته‌ای) می‌فرستد و به فرمان خود آن‌چه را بخواهد وحی می‌کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است» (شوری/۵۱). منظور از مشیت در این آیه مشیت تشریحی خدا است. چنان‌که آیت‌الله مکارم می‌گوید در این آیه اشاره ظریفی به مشیت تشریحی شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش: ج ۴، ص ۱۶۴).

تفسیر/طیب‌البیان در تعریف مشیت تشریحی خداوند چنین می‌نویسد: «مشیت تشریحی این است که خداوند با ارسال رسولان، بندگان را از آن‌چه به مصلحت و یا ضرر آن‌هاست، آگاه می‌نماید تا با اختیار خود و بدون هیچ‌گونه اجبار به فعل یا ترک آن‌ها را انجام داده یا ترک کنند؛ لذا تخلف از آن امکان پذیر بوده و قرآن اشاره به این مشیت می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!» (انسان/۳) (طیب، ۱۳۷۸ ش: ج ۵، ص ۳۸۸).

۲-۳-۳. رابطه مشیت بندگان با مشیت الهی: شناخت صحیح مشیت خداوند و خواست

انسان مبتنی بر داشتن تصور صحیح از مشیت خداوند در نظام جهان و انسان است. تردیدی نیست که هیچ رخدادی در جهان جز به مشیت خداوند اتفاق نمی‌افتد. برگی که از درخت ساقط

۱. «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» (قصص/۶۸)، «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ» (آل عمران/۲۶)

می‌شود^۱ و یاکاری که از انسان سر می‌زند هر دو به مشیت خداوند است. اما چگونگی جریان مشیت در این دو تفاوت دارد. زیرا انسان تفاوتی عمده و اساسی با دیگر موجودات دارد و آن این‌که دارای اختیار است و خداوند خواسته است که انسان مختار باشد و به اختیار خود بتواند کاری را انجام دهد. بر این اساس اختیار انسان در طول مشیت و قضا و قدر خداوند است. یعنی خداوند خواسته که انسان توان خواستن را داشته باشد.

شهید مطهری در مورد آیاتی که در آن‌ها برخی از امور مربوط به انسان، از جمله هدایت و ضلالت به خداوند نسبت داده شده، می‌گوید که بین این آیات و استناد آن امور به خود انسان منافاتی وجود ندارد.

«هیچ‌یک از این‌ها مستلزم نفی دخالت علل و اسباب طبیعی نیست بنابراین، بین این آیات و آیاتی که صریحاً دخالت خود بشر را در هدایت و ضلالت، یا در عزت و قدرت، یا در رزق و سلامت، یا در حسنات و سیئات تأیید می‌کند، منافاتی نیست، مثل این‌که می‌گوید: «وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ؛ اما تمود ما آن‌ها را هدایت کردیم سپس آن‌ها خودشان کوری را بر هدایت ترجیح دادند...» (فصلت ۱/ مطهری، همان، ج ۱، ص ۴۱۶).

ایشان سر این مطلب را چنین بیان می‌کند:

«سر مطلب چنان‌که قبلاً اشاره شد این است که قضا و قدر و مشیت و اراده و علم و عنایت حق تعالی علتی است در طول علل طبیعی نه در عرض آن‌ها تمام نظام منظم لانهایی علل و اسباب، متکی و منبعث است از اراده و مشیت حق و قضا و قدر الهی» (همان، ص ۴۱۷).

۲-۳-۴. **فرق مشیت خدا با مشیت بندگان:** مشیت الهی وابسته به مشیت بندگان نیست، اما مشیت بندگان وابسته به مشیت الهی است. به این معنا که مشیت خداوند بر این تعلق گرفته که انسان‌ها دارای اختیار و اراده و مشیت باشند.

در روایتی امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتُ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِتَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَبِقُوَّتِي أَدِيَتْ فَرَائِضِي وَبِنِعْمَتِي قَوِيَتْ عَلَىٰ مَعْصِيَتِي جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ...؛ خدای تعالی فرماید: ای پسر آدم، به خواست من تو برای خود هر چه خواهی توانی خواست و به نیرویی که از من است واجبات مرا انجام توانی داد و به نعمت من بر نافرمانی من نیرومند شدی، من تو را شنوا، بینا و نیرومند ساختم، هر نیکی که به تو رسد از خدا است و هر بدی که به تو رسد از خود تو است» (کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۵۲).

در روایتی دیگر حضرت علی علیه السلام در پاسخ عبایه که از قدرت و استطاعت بندگان سوال کرد فرمودند:

۱. «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِي إِلَّا يَغْلَمُهَا؛ هیچ برگ‌گی (از درختی) نمی‌افتد، مگر اینکه از آن آگاه است» (انعام/۵۹)

«سَأَلَتْ عَنِ الْإِسْتِطَاعَةِ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ اللَّهِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ص ۴۶۸).
امام علیه السلام به عبايه گفتند از قدرت و استطاعت سوال کردی که آیا به تنهایی مالک آن هستی و یا با کمک خداوند.

سپس در ادامه حدیث حضرت علیه السلام به عبايه گفتند: «فَقَالَ لَهُ قُلْ يَا عَبَايَةُ قَالَ وَ مَا أَقُولُ قَالَ عِنْ قُلْتِ إِنَّكَ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ فَتَلُوكَ وَإِنْ قُلْتِ تَمْلِكُهَا دُونَ اللَّهِ فَتَلُوكَ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: جواب بده ای عبايه! اگر بگویی با کمک خدا قادری، تو را می‌گشیم و اگر هم بگویی بدون قدرت خدا قادری، [باز] تو را می‌گشیم».

بنابراین عبايه گفتند پس چه باید بگویم. امام علیه السلام فرمودند چنین بگو: «إِنَّكَ تَمْلِكُهَا بِاللَّهِ الَّذِي يَمْلِكُهَا مِنْ دُونِكَ» تو به مشیت و اراده حق صاحب استطاعت می‌باشی درحالی که در همین حال خداوند صاحب مستقل این استطاعت است.

چنان که شهید مطهری می‌گوید منظور امام علیه السلام از این جمله این است که: «یعنی تو صاحب این استطاعتی اما صاحب متکی به غیر و غیر قائم به ذات و اما او صاحب همین استطاعت است اما صاحب قائم بالذات و غیر متکی به غیر» (مطهری، همان، ج ۱، ص ۴۱۹).

البته وابستگی مشیت بندگان به مشیت خداوند موجب نفی اختیار و آزادی از انسان نمی‌شود زیرا معنای این وابستگی این است که، خود خداوند با مشیت تکوینی‌اش خواسته است که انسان در افعالش دارای مشیت و اراده آزاد باشد و افعالش را با مشیت و اراده خودش انجام دهد.

۲-۴. نسبت اراده مطلقه خدا با آزادی اراده انسان

برخی از آیات قرآن همه امور، از جمله هدایت و اضلال انسان را مستند به اراده و مشیت الهی کرده است.^۱ اشاعره با استناد به این آیات، معتقدند که خدا هدایت و گمراهی را در قلب انسان خلق می‌کند. بنابراین انسان در امر هدایت و ضلالت خود اختیاری ندارد. در مقابل این قول، معتزله معتقد به تفویض و آزادی اراده انسان در مورد هدایت و ضلالت خویش است. اما متکلمان امامیه در این مورد دیدگاه دیگری دارند.

۲-۴-۱. دیدگاه معتزله: معتزله افعال اختیاری انسان را خارج از خلقت خداوند می‌داند و می‌گوید خدای متعال اراده افعال را به خود انسان تفویض کرده است و لذا افعال انسان تنها مستند به خود انسان است و خدا در آن دخالتی ندارد. عبد الجبار معتزلی می‌نویسد:

«اهل عدل اتفاق دارند بر این که افعال بندگان اعم از تصرفات و نشست و برخاست شان حادث، از ناحیه بندگان هستند و خدای عزوجل آن‌ها را بر این کار قادر ساخته است. فاعل و محدثی برای

۱. «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل/۹۳)

آن افعال سوای بندگان کسی نیست. و اگر کسی بگوید که خالق و محدث آن افعال خدای سبحان است در اشتباه بزرگی افتاده است» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵-۱۹۶۲م، ج ۸، ص ۳).

۲-۴-۲. دیدگاه اشاعره: اشاعره قائل به اراده مطلقه خداوند هستند و خداوند را فاعل بی واسطه همه حوادث می دانند بنابراین منکر نظام علیت و معلولیت در سلسله موجودات هستند و آن چه دیگران، آن را علت و معلول می نامند آن‌ها، آن را «عادت الله» می نامند. چنان که ایجی در شرح مواقف می گوید:

«برای بندگان قدرت تأثیر و فاعلیتی در ایجاد ممکنات نیست، بلکه عادت خدای سبحان بر این جاری شده که در لحظه ایجاد فعل، قدرت و اختیاری را در عبد ایجاد کند. در صورت پیش نیامدن مانع، فعل هم زمان با آن قدرت و اراده تحقق پیدا می کند» (ایجی، ۱۳۲۵ق: ج ۸، صص ۱۴۵ و ۱۴۶). الف. نظریه کسب: اشاعره خداوند را فاعل مستقیم افعال بندگان می دانند اما برای فرار از جبر و توجیه ثواب و عقابی که برای افعال بندگان در شرع آمده است قائل به نظریه کسب شده اند. منظور آن‌ها از کسب، مقارنت اراده بندگان با افعالی است که در ظاهر از آن‌ها صادر می شود اما این افعال، فعل خداوند هستند و این اراده و اختیار بندگان که مقارن با آن افعال است هیچ تأثیر و دخالتی در آن افعال ندارد. بنابراین خداوند خالق آن افعال است و بندگان کاسب آن افعال. ابوالحسن اشعری در معنای کسب چنین می نویسد:

«حقیقت در نزد من این است که معنای اکتساب و کسب کردن، وقوع فعل همراه و هم زمان با قوه حادث است. پس کسب کننده فعل کسی است که فعل همراه قدرت در او ایجاد شده است» (اشعری، ۱۴۰۰ق: ص ۵۴۲).

الف-۱. تقریر باقلانی از نظریه کسب: ابوبکر باقلانی یکی از علمای اشاعره می نویسد: «أن العبد له کسب و لیس مجبوراً بل مکتسب لأفعاله من طاعی و معصی» (باقلانی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۱۶). آیت الله سبحانی عقیده ابوبکر باقلانی را در مورد نظریه کسب چنین می نویسد:

«باقلانی می گوید افعال بشر دو جنبه دارد: جنبه تکوینی و جنبه عنوانی. مثلاً وقتی که انسان نماز می خواند اگر بگوییم: «صلی الله» دروغ است و باید بگوییم: «صلی العبد». زیرا این نماز دو جنبه دارد: یکی افعال و حرکات است که تکوینی است. و انرژئی می خواهد این حرکات تکوینی توسط خدا به طور مستقیم و بی واسطه ایجاد می شود اما این حرکات روی هم عنوانی دارد و آن عنوان «نماز» است. عبد کاسب این عناوین است و اگر ثواب و عقابی هست به خاطر همین عناوین «صلی العبد و صام العبد و ...» است که به عبد نسبت داده می شود.» [۳]

الف-۲. نقد و بررسی تقریر باقلانی از نظریه کسب: ابوبکر باقلانی عبد را مجبور نمی داند بلکه او را

کاسب افعالش از طاعت و معصیت می‌داند. چنان‌که بیان شد آیت‌الله سبحانی در توضیح این نظر می‌گوید که از نظر باقلانی افعال بشر دارای دو جنبه می‌باشند، یک جنبه تکوینی و یک جنبه عنوانی، جنبه تکوینی مستقیماً توسط خدا ایجاد می‌شود و اما جنبه عنوانی، عبد کاسب آن عناوین است. و اما در نقد این عقیده ایشان می‌گوید: «اشکال این سخن آن است که خود این عناوین در خارج موجودند یا معدوم؟ اگر موجودند، پس چون موجودند امر تکوینی به‌شمار می‌روند، و باید خالق آن‌ها خداوند باشد و بشر در ایجاد آن نقشی ندارد و اگر این عناوین موجود نیستند بلکه اعتباری و معدوم‌اند؛ اشکال این است که معدوم چیزی نیست تا ثواب و عقاب بر آن مترتب شود و معنا ندارد خدا به‌خاطر یک امر معدوم، مباشر را به بهشت یا جهنم ببرد، بنابراین دوباره گرفتار جبر می‌شوند. اما اگر بگویند این عناوین نه موجودند و نه معدوم؛ باید گفت: این ادعا را که تنها ابوهاشم بیان کرده «و بین وجود و عدم واسطه قائل شده است» پایه و اساسی ندارد و سخن نامعقولی است». [۴] ب. دیدگاه متکلمان امامیه: متکلمان امامیه مشیت و اراده مطلقه الهی را قبول دارند و در عین حال آن را منافی با آزادی اراده انسان نمی‌دانند. مثلاً شیخ طوسی می‌گوید: «الاختیار حق، و الاسناد إلى الله حق» (طوسی، ۱۴۰۵ق: ص ۴۷۷).

صدرالمتهلین نیز در این باره می‌نویسد:

«فعل زید با این‌که حقیقتاً فعل اوست، حقیقتاً فعل خدا هم هست چرا که هیچ قدرت و حرکت و نیرویی نیست مگر این که از خداست ... پس نسبت فعل و ایجاد به عبد صحیح است، همان‌گونه که نسبت وجود و سمع و بصر به او صحیح است ... هم‌چنان‌که وجود زید در واقع امری متحقق است و منسوب به اوست به حقیقت نه مجاز، اما با این حال شانی از شئون حق است، هم‌چنین است علم و اراده، حرکت و سکون و همه اموری که از او صادر می‌شود حقیقتاً منسوب به اوست نه مجاز، پس در عین حال که انسان فاعل فعلی است که از او صادر می‌شود، با وجود این فعلش یکی از افعال حق است» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ج ۶، ص ۳۷۴).

در «تجرید الاعتقاد» مختار بودن انسان و انجام فعل از روی آزادی اراده امری ضروری معرفی شده چنین می‌گوید: «و الضروری قاضی باستناد أفعالنا إلینا» (حلی، ۱۴۱۳ق: ص ۳۰۸).

پس از دیدگاه متکلمان امامیه هم اراده مطلقه حق تعالی ثابت است و هم اراده و اختیار انسان.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدایت و اضلال الهی هیچ‌کدام با اراده و اختیار انسان منافاتی ندارد چرا که در هدایت ابتدایی و همگانی خداوند از طریق عقل، انبیاء و ... راه کمال و سعادت را به انسان نشان داده است حال یا انسان از آن بهره می‌گیرد و یا نه، و هدایت جزایی نیز نتیجه بهره‌گرفتن اختیاری انسان از اسباب هدایت ابتدایی خداوند است و اما اضلال الهی ابتدایی نیست بلکه به خاطر گناهی است که انسان با اراده و اختیار خودش انجام داده است. پس اضلال الهی، کیفی و مجازاتی است و این با اختیار انسان منافاتی ندارد چرا که نتیجه عمل اختیاری خود انسان است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، درس اخلاق، جلسه ششم، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، <http://mesbahyazdi.ir/node/114>
۲. مصباح یزدی، محمدتقی، درس اخلاق، جلسه نوزدهم، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، <http://mesbahyazdi.ir/node/5633>
۳. سبحانی، جعفر، مقاله بررسی نظریه کسب اشاعره، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله سبحانی: http://tohid.ir/fa/index/articleview?aId=3509&cId=68#_ftn49
۴. سبحانی، جعفر، مقاله بررسی نظریه کسب اشاعره، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله سبحانی: http://tohid.ir/fa/index/articleview?aId=3509&cId=68#_ftn49

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، نشر جامعه مدرسین، قم.
۳. اشعری، ابوالحسن، (۱۴۰۰ق)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، نشر فرانس شتاینر، ویسبادن، آلمان.
۴. ایچی، میرسید شریف، (۱۳۲۵ق)، *شرح مواقف*، نشر الشریف الرضی، افسست قم.
۵. باقلانی، ابوبکر، (۱۴۲۵ق)، *الانصاف فیما يجب اعتقاده. لا يجوز اعتقاده. لا يجوز الجهل به*، نشر دار الکتب العلمیه، بیروت.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۸ش)، *تفسیر تسنیم*، انتشارات اسراء، قم.
۷. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۳ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، نشر اسلامی، قم.
۸. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۹ش)، *خیر الأثر در رد جبر و قدر*، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، نشر دارالعلم، الدار الشامی، دمشق، بیروت.
۱۰. سبحانی، جعفر، (۱۳۷۶ش)، *منشور عقاید امامیه*، نشر موسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۱۱. -----، (۱۳۸۷ش)، *جبر و اختیار*، نشر موسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، *الحکمی المتعالی*، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۱ش)، *تفسیر المیزان*، نشر اسماعیلیان، قم.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۴۰۵ق)، *رسائل خواجه نصیرالدین طوسی*، نشر دارالاضواء، بیروت.
۱۵. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلام، تهران.
۱۶. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، (بی تا)، *تفسیر کبیر*، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷. قاضی عبدالجبار، (۱۹۶۵-۱۹۶۲م)، *المغنی فی ابواب التوحید والعدل*، نشر دار المصریه، قاهره.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷ش)، *تفسیر قمی*، نشر دارالکتاب، قم.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *کافی*، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۹۱ش)، *صهباي حضور*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، قم.
۲۱. مطهری، مرتضی، (بی تا)، *مجموعه آثار*، انتشارات صدرا، تهران.
۲۲. مکارم شیرازی، محمد ناصر، (۱۳۵۳ش)، *تفسیر نمونه*، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۳. -----، (۱۳۸۶ش)، *پیام قرآن*، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.